

# خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم‌السلام

## آیت‌الله استاد جعفر سبحانی\*

### چکیده

اخیرا بعضی افراد در باب سازگاری خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم شبهاتی را مطرح نموده‌اند آنان برآنند که اعتقاد به علم لدنی و عصمت امامان و حجیت سخنان آنان با خاتمیت پیامبر گرامی اسلام و انقطاع وحی ناسازگاری دارد. این مقال بر آن است تا پاسخ مستدل به این شبهه و برخی از شبهات دیگر بدهد. در ابتدا به سرچشمه علوم امامان معصوم اشاره می‌شود که عبارتند از: ۱. نقل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۲. نقل از کتاب علی علیه‌السلام ۳. استنباط از کتاب و سنت ۴. الهام‌های الهی. سپس مطرح شده است که قرآن و روایات بر این نکته تاکید دارند که ممکن است افرادی از علم لدنی عصمت برخوردار باشند و سخنان آنان بر دیگران حجت داشته باشد ولی نبی نباشند بنابراین هیچ ناسازگاری بین خاتمیت و مرجعیت علمی و سیاسی ائمه وجود ندارد. همچنین در ادامه به نقش امامان در حفظ و پاسداری از شریعت اسلام اشاره شده. در پایان وظیفه و جایگاه عقل در فهم متون دینی پس از رحلت پیامبر مورد بررسی قرار گرفته است. در ضمن در این مقاله به تناقض‌گویی‌های جناب آقای دکتر سروش در این باب اشاره شده است.

واژگان کلیدی: خاتمیت، مرجعیت علمی ائمه معصومین، شریعت، علم لدنی، نبی، عقل.

\*مرجع تقلید.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۴/۶/۱۵      تأیید: ۱۳۸۴/۶/۲۸

اخیراً جناب دکتر عبدالکریم سروش، در فرانسه در بارهٔ مسائل مربوط به تشیع سخنرانی کرده‌است. در این میان دانشمند محترم حجت الإسلام آقای بهمن‌پور نقدی بر آن سخنرانی نگاه داشته‌است؛ ولی گویا پاسخ وی در نظر آقای سروش مقبول نیفتاده و پاسخی مفصل در سایت شخصی‌اش داده و آنچه فعلاً در اختیار اینجانب است، پاسخ او است.

من فارغ از همه این گفت‌وگوها، دیدگاه‌های تشیع را در باب «خاتمیت و انقطاع وحی» و «مرجعیت علمی پیشوایان معصوم» و «سرچشمه علوم و دانش آنان» باز می‌گویم. و خاطرنشان می‌کنم که در کتاب *اضواء علی عقائد شیعة الإمامیة و تاسریخهم* که در سال ۱۴۲۱ قمری منتشر شده‌است، اکثر اشکالاتی را که وی مطرح کرده، پاسخ گفته‌ام؛ زیرا این دیدگاه‌ها جدید و نو نیست و آقای سروش نیز آن‌ها را طراحی و پایه‌گذاری نکرده‌است؛ بلکه در کلام پیشینیان ریشه دارد که فعلاً جای بحث آن نیست. همچنین در کتاب دیگری به نام *الاعتصام بالکتاب والسنة* که در سال ۱۴۱۴ قمری منتشر شده‌است، دیدگاه‌های شیعه را در بارهٔ مرجعیت علمی پیشوایان معصوم و سرچشمه دانش‌های آن‌ها، به‌گونه‌ای که با خاتمیت کوچک‌ترین تعارضی ندارد، مطرح ساخته‌ام.

ممکن است عذر وی این باشد که این‌گونه کتاب‌ها را در اختیار ندارد ولی می‌توانست به کتاب *منشور عقاید امامیه* که به زبان‌های گوناگون اعم از فارسی، عربی و انگلیسی چاپ شده‌است مراجعه کند؛ زیرا کلیه مطالبی که مطرح کرده، به‌نوعی، مطرح و بررسی شده‌است.

اصولاً مشکل این‌گونه نویسندگان این است که پیوند خود را با حوزه‌های علمیه و اسلام‌شناسان واقعی قطع می‌کنند و آن‌گاه به نقد و گفت‌وگو می‌پردازند. بنده از شخص آقای سروش و دیگر دوستانی که گاهی دیدگاه‌های نوی دارند درخواست می‌کنم این نوع مسائل را قبلاً در محافل علمی حوزوی مطرح؛ و آن‌گاه چکیده گفت‌وگوها را منتشر کنند. این دوستان عزیز هرچه هم متفکر و سخنور باشند، در معارف و احکام الهی تخصص ندارند.

باری نگارنده، شکوه‌های خود را از این اندیشه‌وران که سالیان دراز در جایگاه مدافعان اسلام و روشنفکران دینی انجام وظیفه می‌کردند، به مجال دیگر وامی‌گذارد:

شرح این هجران و این خون جگر      این زمان بگذار تا وقت دگر

## خاتمیت یا انقطاع وحی تشریحی

همه مسلمانان، یکدست و یکدل خاتمیت پیامبر گرامی ﷺ را از ضروریات اسلام شمرده و آن را اصل استوار و خلل‌ناپذیر تلقی کرده‌اند و هر نوع تأویل و تحریف را در آیه خاتمیت مردود شمرده و به آن ارجحی نهاده‌اند. قرآن در این باره می‌فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (ص: ۳۸، ۴۰).

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و واپسین پیامبران است و خداوند به همه چیز آگاه است.

افزون بر این آیه، روایات فراوانی در مورد خاتمیت از رسول گرامی و امامان معصوم وارد شده است که بهانه را از دست مدعیان نبوت و قائلان به ادامه وحی تشریحی و تجربه نبوی برگرفته است، و عالمان اسلام از سنی و شیعه، کتاب‌ها و رساله‌هایی را در این زمینه نگاشته‌اند به‌ویژه مفسران اسلامی هرگاه به تفسیر این آیه رسیده‌اند، داد سخن داده‌اند. فقط گروهک سیاسی بهایی و فرقه قادیانی در هند مخالف خاتمیت بوده و با این اصل مسلم مخالفت کرده‌اند که مطرود جامعه اسلامی هستند.

### معنای خاتمیت

مقصود از خاتمیت این است که پس از رسول گرامی، دیگر پیامبری نخواهد آمد و باب وحی تشریحی به روی بشر بسته شده است و همچنین بر هیچ انسانی، وحیی که حامل تشریح حکمی و تعیین تکلیفی و تحلیل حرامی یا تحریم حلالی باشد، فرود نخواهد آمد. هرکس مدعی آن باشد که از جانب خدا در مورد احکام الاهی به او وحی شده، و احکام جدید و بی‌سابقه‌ای را که در شریعت پیامبر اسلام ﷺ نبوده است، بر او نازل شده‌است، چنین فردی مشتبه یا مغرض، و از نظر مسلمانان منکر اصل ضرور دینی است. از طرف دیگر، قرآن مجید از اكمال دین در قرآن خبر داده است؛ آن جا که می‌فرماید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. (مائده (۵): ۳).

امروز دین شما را کامل، و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را در جایگاه آیین جاودان پذیرا شدم.

کمال دین در این است که کلیه مسائل مربوط به آن اعم از اصول و فروع بر پیامبر گرامی ﷺ نازل شده و او نیز به گونه‌ای در اختیار امت قرار داده است. این دو اصل از

اصولی هستند که هیچ مسلمانی نمی‌تواند از زیر آنها شانه خالی کند؛ ولی کنار این اصول، واقعیتی است که نمی‌توان در آن تردید کرد و آن این‌که مدت رسالت پیامبر گرامی ﷺ از ۲۳ سال تجاوز نکرد. سیزده سال آن در مکه و ده سال آن در مدینه سپری شد. در مرحله نخست، محیط زندگی و دعوت، چنان مساعد نبود که رسول گرامی ﷺ به تبیین تمام مسائل مربوط به عقاید و احکام و وظایف اسلامی بپردازد. آن‌چنان خفقان بر محیط او حاکم بود که سرانجام به فرمان الهی زادگاه خود را رها کرد و «یثرب» را برای زندگی و تبلیغ برگزید. زندگی ده ساله پیامبر در مدینه با حوادث گوناگون روبه‌رو شد که همگی وقت‌گیر و مشکل‌زا بود. از یک طرف، خود پیامبر فرماندهی ۲۶ غزوه را برعهده داشت که برخی از آنها، مدتی به طول می‌انجامید مانند فتح مکه و حنین یا غزوه تبوک و از طرف دیگر ۳۶ گردان (صدوق، ۱۳۸۷ق: باب ۱، ح ۲۱ و ۲۲ و ۲۳) را آماده جهاد کرده، به آنها تعلیمات لازم می‌داد و به میدان رزم اعزام می‌کرد که در اصطلاح سیره نویسان به این گردان‌ها «سریه» می‌گویند.

محیط مدینه و اطراف آن مرکز تجمع یهودیان بود و باب مناظره‌ها و مجادله‌ها با پیامبر باز شد و سرانجام پس از خیانت‌های بارز آنان، پیامبر اسلام ناگزیر، با قدرت نظامی به لجاج و عناد آنها پاسخ گفت و قبایل بنی قینقاع و بنی نضیر را جلای وطن داد؛ سپس سراغ بنی قریظه و خیبریان رفت که سرگذشت آن برای همگان معلوم است.

او در مدت اقامت خود با سران قبایل و رؤسای منطقه‌ها، قراردادهای سیاسی و نظامی می‌بست که متون آنها در کتاب‌های سیره و تاریخ و حدیث آمده است و کتاب مکاتیب الرسول، اثر ارزشمند دوست از دست رفته، مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی، جامع‌ترین کتابی است که در این مورد نوشته شده است.

نبی اسلام با این همه گرفتاری‌ها تا آن‌جا که توانست، اصول و کلیات احکام الهی را برای مردم تبیین کرد و او در سخنان خود به حکم وحی الهی یادآور می‌شد که در سفره تشریح دو حکم بیشتر نیست: حکم الهی و حکم جاهلی، و هر نوع حکمی که در اسلام ریشه نداشته باشد، حکم جاهلی خواهد بود؛ چنان که می‌فرماید:

وَأَنَّ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (مائده: ۴۹).

میان آنان، با آنچه خدا نازل کرده، داوری کن.

و هر نوع داوری که در قوانین الهی ریشه نداشته باشد، حکم جاهلی است:

أَفْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (مائده(۵): ۵۰)

آیا حکم جاهلیت را از نو می‌خواهند و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل ایمان و یقین هستند، حکم می‌کند؟

با توجه به این بیان باید گفت: پیامبر اسلام خاتم پیامبران است و با رحلت او وحی تشریحی قطع شده و او آیین الاهی را تکمیل کرد و هر چه بشر به آن نیاز دارد، در آیین او وجود داشت.

از طرف دیگر، گرفتاری‌ها و کشمکش‌ها مانع از آن شد که پیامبر به تبیین برخی اصول و احکام عملی موفق شود؛ ولی برای جبران این بخش، گروهی به امر الاهی مأموریت یافتند که به تبیین آنچه پیامبر به توضیح آن نائل نیامده است، بپردازند. این گروه همان عترت رسول گرامی ﷺ است که در حدیث متواتر، عدل قرآن و یکی از دو ثقل معرفی شده است؛ آن‌جا که فرموده است:

أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي.

من میان شما دو گوهر گرانبها امانت می‌گذارم که عبارتند از کتاب خدا و عترت من. اکنون پرسیده می‌شود که سرچشمه علوم آنان و به اصطلاح مصادر دانش آنان چیست. چگونه احکام و تکالیفی را بیان می‌کنند که در قرآن و سنت‌های باقیمانده از پیامبر نیست؟ و این همان شبهه‌ای است که آقای سروش بر آن تکیه می‌کند و من مجموع دیدگاه‌های او را در این مورد در چند محور مطرح کرده، به تحلیل آن‌ها می‌پردازم:

### محور نخست: ناسازگاری مرجعیت علمی با خاتمیت

این همان سؤالی است که جناب آقای سروش آن را به صورت محور نخست مطرح می‌کند: چگونه می‌شود که پس از پیامبر خاتم، کسانی در آیند و به انکای وحی و شهود سخنانی بگویند که نشانی از آن‌ها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال، تعلیم و تشریح و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بنشیند و عصمت و حجیت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم در خاتمیت خللی نیفتد؟ پس خاتمیت چه چیزی را نفی و منع می‌کند و به حکم خاتمیت وجود و وقوع چه امری ناممکن می‌شود؟ و چنان خاتمیت رقیقی که همه شئون نبوت را برای دیگران می‌سور و ممکن می‌سازد، بود و نبودش چه تفاوتی دارد. شیعیان با طرح نظریه غیبت، خاتمیت را دو قرن و نیم به تأخیر انداخته‌اند.

حاصل سخن وی این است که اعتقاد به پیشوایی امامان معصوم ﷺ و مرجعیت علمی آن‌ها با اصل خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ سازگار نیست زیرا معنای خاتمیت این است که

باب وحی با درگذشت نبی خاتم صلی الله علیه و آله کاملاً مسدود شد و دیگر به هیچ فردی وحی فرود نخواهد آمد. از طرف دیگر معنای مرجعیت امامان معصوم این است که احکامی از آنان دریافت می‌کنیم که در قرآن و سخنان پیامبر ریشه ندارد و لازم آن‌ها این است که آنان به‌سان پیامبر نبی بوده و مورد خطاب وحی واقع شده‌اند و در نتیجه احکامی را از عالم بالا دریافت کرده‌اند. در حقیقت، این امامان نیز به‌سان پیامبر خاتم به لباس نبوت آراسته شده‌اند.

### سرچشمه علوم امامان معصوم

تعارضی که نویسنده میان ختم نبوت و مرجعیت علمی امامان معصوم تصور کرده، حاکی از آن است که مصادر علوم آنان را در نظر نگرفته یا از آن‌ها آگاه نبوده است. اکنون در این مورد به منابع علوم ایشان اشاره می‌کنیم. وبا بیان این قسمت خواهید دید که کوچک‌ترین، تعارضی میان «خاتمیت» و مرجعیت علمی امامان معصوم وجود ندارد.

#### أ - نقل از رسول خدا

پیشوایان معصوم صلی الله علیه و آله احادیث را (بدون واسطه، یا از طریق پدران بزرگوارشان) از رسول خدا اخذ، و برای دیگران نقل می‌کنند. این نوع روایات که هر امامی آن را از امام پیشین ... تا برسد به رسول خدا نقل کرده، در احادیث شیعه امامیه فراوان است، و اگر این گونه احادیث اهل بیت علیهم السلام که سنداً، متصل و متتهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله است یکجا جمع شود، مُسند بزرگی را تشکیل می‌دهد که خود می‌تواند گنجینه عظیمی برای محدثان و فقیهان مسلمان باشد؛ زیرا روایاتی با چنین سند استوار، در جهان حدیث نظیر ندارد. به یک نمونه از این نوع احادیث که گفته می‌شود نسخه‌ای از آن، با عنوان حدیث سلسله الذهب، از باب تبرک و تیمن، در خزانه سلسله ادب دوست و فرهنگ پرور «سامانیان» نگهداری می‌شده است، اشاره می‌کنیم:

شیخ بزرگوار صدوق (۳۰۶-۳۸۱ ق) در کتاب توحید به واسطه دونفر از ابوالصلت هروی نقل می‌کند که می‌گوید: من با علی بن موسی الرضا علیه السلام همراه بودم که از نیشابور عبور می‌کرد. در این هنگام، جمعی از محدثان نیشابور مانند محمد بن رافع، احمد بن حرب، یحیی بن یحیی، اسحاق بن راهویه و جمعی از دوستان علم، زمام مرکب حضرت را گرفته، گفتند: تو را به حق پدران پاک و مطهرت سوگند می‌دهیم که برای ما حدیثی نقل کنی که از پدرت شنیده‌ای. حضرت در این حال سر خود را از کجاوه بیرون آورد و فرمود:

حدثنی أبی العبد الصالح موسی بن جعفر رضی قال حدثنی أبی الصادق جعفر بن محمد رضی قال حدثنی أبی أبو جعفر محمد بن علی باقر علم الأنبياء رضی قال حدثنی أبی علی بن الحسین سیدالعابدين رضی قال حدثنی أبی سیّد شباب أهل الجنة الحسين رضی قال حدثنی أبی علی بن أبی طالب رضی سمعت النبی صلی يقول سمعت جبرئیل يقول سمعت الله جل جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي؛ سپس زمانی که به راه افتاد، فریاد برآورد که بشروطها و أنا من شروطها. (صدوق، همان).

بنابراین، بخشی از دانش‌های آنان، سینه به سینه از پیامبر خاتم در اختیار آنان قرار گرفته است.

نکته قابل توجه این است که همین ایراد جناب آقای سروش، به نوعی در عصر امامان معصوم از طرف مخالفان مطرح بود و گاهی به صورت پرسش و احیاناً به صورت اعتراض، از مدرک احادیث آنان می‌پرسیدند و آن‌ها به این پرسش به این نحو پاسخ می‌دادند.

حدیثی، حدیث أبی، و حدیث أبی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث علی بن أبی طالب، و حدیث علی حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله عز وجل (حرعاملی، ۱۴۰۳ق: ج ۱۸، ص ۵۸، ح ۲۶).

حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدّم و حدیث جدّم، حدیث علی بن ابی طالب و حدیث او، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، کلام خدای عزّوجلّ است.

### ب. نقل از کتاب علی رضی

امیر مؤمنان رضی در تمام دوران بعثت پیامبر اکرم صلی با وی همراه بود، و بدین جهت توفیق یافت احادیث بسیاری را از رسول خدا در کتابی گرد آورد (در حقیقت، پیامبر صلی املا می‌کرد و علی رضی می‌نوشت). خصوصیات این کتاب، که پس از شهادت امام در خانواده او باقی ماند، در احادیث امامان اهل بیت بیان شده است. امام صادق رضی می‌فرماید:

طول این کتاب هفتاد ذراع بوده، و به املاي رسول خدا و خط علی بن ابی طالب نگارش یافته است و آنچه مردم به آن نیازمندند در آن بیان شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۶، ص ۱۸-۶۶)

گفتنی است که این کتاب پیوسته در خاندان علی رضی دست به دست می‌گشت و امام باقر و امام صادق رضی بارها از آن حدیث نقل کرده، خود کتاب را نیز به یاران خویش ارائه می‌فرمودند (حرعاملی، همان: ج ۳، باب ۱۲ از ابواب لباس مصلی، ح ۱) و هم اکنون نیز بخشی از احادیث آن کتاب در مجامع حدیثی شیعه بالأخص در وسائل الشیعه در ابواب مختلف موجود است.

## ج. استنباط از کتاب و سنت

امامان معصوم قسمتی از احکام الاهی را که بر پیامبر گرامی نازل شده، از کتاب خدا و سنت‌های موجود استنباط می‌کردند. استنباطی که دیگران را یارای آن نبوده است. ما، این‌جا نمونه‌ای را یادآور می‌شویم تا روشن شود قسمتی از مصادر علوم آنان چنین استنباط‌هایی بوده است: در دوران متوکل عباسی، مردی مسیحی با زن مسلمانی مرتکب عمل خلافی شد. از آن‌جا که این شخص بر خلاف موازین ذمه عمل کرده بود، خونس هدر و قتلش واجب بود. آن‌گاه که خواستند حکم را جاری کنند، اسلام آورد تا به حکم «الإسلام یجب ما قبله» جان به سلامت ببرد. در این وضعیت، فقیهان دربار عباسی به چند گروه تقسیم شدند: گروهی گفتند: او به حکم این که اسلام آورد، پیوند او از گذشته قطع، و حد از او ساقط شد و گروهی دیگر گفتند: سه بار حد باید در مورد او جاری شود و گروه سوم فتوای دیگری دادند. متوکل عباسی ناگزیر، پاسخ این مسأله را از امام هادی پرسید، امام هادی علیه السلام فرمود: این فرد محکوم به مرگ است و علت آن این است که چنین ایمانی هنگام تنگنا و خوف و ترس فاقد ارزش است. به گواه این آیه که می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ \* قَلَمَ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ. (غافر (۴۰): ۸۴-۸۵). (حرعاملی، همان: ج ۱۸، ص ۴۰۸)

هنگامی که عذاب شدید ما را دیدند، گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم؛ اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان آن‌ها برای آن‌ها سود نداشت. این سنت خداوند است که همواره میان بندگان اجرا شده و آن‌جا که کافران زیان‌کار شدند. در این آیه، خداوند نشان بی‌ثمر بودن ایمان حاصل از خوف عذاب را از سنت‌های الاهی شمرده است؛ سنت‌هایی که در آن تبدیل و تغییری رخ نمی‌دهد.

همه فقیهان و مفسران، این آیه را خوانده و تفسیر کرده‌اند؛ ولی موفق به چنین فهمی از آیه نبوده‌اند. این برداشت‌های عمیقانه و واقع‌گرایانه یکی از مواهب الاهی است که به امامان اهل بیت علیهم السلام داده شده است و بخشی از علوم آنان را تشکیل می‌دهد؛ از این رو؛ امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

خداوند نشان چیزی را ترک نکرده که امت اسلامی به آن نیازمندند، مگر این که آن را در کتاب خود فرو فرستاده و برای رسول خود بیان کرده است. (کلینی، ۱۳۶۵ش: ج ۱، ص ۵۹)



امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما من شیء إلا وفيه كتاب وسنة (همان)

هیچ رخدادی نیست، مگر آن که قانون آن در کتاب و سنت پیامبر بیان شده است.

سماعه، فقیه عصر امام موسی بن جعفر علیه السلام از امام می پرسد: آیا همه چیز در کتاب خدا

و سنت پیامبر او است یا چیزی را از پیش خود می گویند؟ او در پاسخ می گوید:

بل كل شیء فی كتاب الله وسنة نبيه (همان).

امام باقر علیه السلام در سخنان خود، اغلب به آیات قرآن مجید استناد کرده از کلام خدا شاهد

می آورد و می فرمود:

هر مطلبی گفتم از من بپرسید که کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرفی کنم؛

(طبرسی، بی تا: ص ۱۷۶).

بنابراین، امامان معصوم در حوزه معارف و احکام، نوآورانی نبوده اند که در کتاب و

سنت ریشه نداشته باشد؛ بلکه استخراج کنندگان احکام الهی از کتاب و سنت بوده اند که

دیگران را یارای چنین فهم و دقتی نیست.

### د. الهام های الهی

علوم امامان اهل بیت علیهم السلام سرچشمه دیگری دارد که می توان از آن با عنوان «الهام» یاد

کرد. الهام به پیامبران اختصاص نداشته است و در طول تاریخ، گروهی از شخصیت های

والای الهی از آن بهره مند بوده اند. قرآن از افرادی خبر می دهد که گرچه پیامبر نبودند،

اسراری از جهان غیب بر آنها الهام می شد و قرآن به برخی از آنها اشاره دارد؛ چنان که

درباره مصاحب موسی (خضر) که چند صباحی او را آموزش داد، می فرماید:

آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (کهف: ۱۸): ۶۵.

او مورد رحمت خاص ما قرار داشت و از خزانه علم خویش به وی دانشی ویژه عطا کرده بودیم.

نیز درباره یکی از کارگزاران سلیمان (أصف بن برخیا) یادآور می شود:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ (نمل: ۲۷): ۴۰.

آن کس که دانشی از کتاب نزد او بود، چنین گفت...

این افراد علم خود را از طریق عادی نیاموخته؛ بلکه به تعبیر قرآن، دارای «علم لدنی»

بوده اند: عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ بنابراین این، نبی نبودن، مانع از آن نیست که برخی از انسان های

والا مورد خطاب الهام الاهی قرار گیرند. در احادیث اسلامی که فریقین نقل کرده‌اند، این گونه افراد را «محدّث» می‌گویند؛ یعنی کسانی که بدون این‌که پیامبر باشند، فرشتگان با آن‌ها سخن می‌گویند.

بخاری در صحیح خود از پیامبر نقل می‌کند که فرمود:

لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُكَلِّمُونَ مَنْ غَيْرِ أَنْ يُكُونُوا أَنْبِيَاءَ... (بخاری،

۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۴۹)

قبل از شما در بنی اسرائیل کسانی بودند که (فرشتگان) با آن‌ها سخن می‌گفتند، بدون این‌که پیامبر باشند.

بر این اساس، امامان اهل بیت علیهم‌السلام نیز که مرجع امت در تبیین معارف الهی و احکام دینی هستند، برخی از سؤالات را که پاسخ آن در احادیث مروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا کتاب علی علیه‌السلام وجود نداشت، از طریق الهام و آموزش غیبی پاسخ می‌دادند (رک: ابن حجر عسقلانی، بی تا: ج ۶، ص ۹۹).

از این بیان می‌توان نتیجه گرفت کسانی که چنین اشکالی را مطرح می‌کنند بین وحی تشریحی و الهام‌های الهی فرقی نگذاشته، تصور می‌کنند به هر فردی که به او الهام شد، نبی خواهد بود؛ حال آن که «مُحَدَّثُ بُوْدُن» یکی از مقام‌های انسان‌های والا است که در عین حال که فرشتگان با او سخن می‌گویند، نبی نخواهد بود. چنان‌که یادآور شدیم، مصاحب موسی به تعبیر قرآن علم لدنی (وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) داشت؛ ولی نبی نبود.

### تضمین حجیت اقوال امامان در سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

اگر واقعاً کتاب خدا و سنت پیامبر مرجع است، ما در سنت متواتر پیامبر، عترت را کنار قرآن می‌بینیم «أَنْتِ تَارِكُ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَعَتْرَتِي»، و پیامبر گرامی عترت خود را به سفینه نوح تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق (حاكم نیشابوری، بی تا:

ج ۲، ص ۱۵۱).

اکنون سؤال می‌شود که اگر محدوده دانش و بینش هر یک از اهل بیت پیامبر به‌سان یک فرد صحابی بود، چرا پیامبر خاتم برای آنان چنین مزیتی قائل می‌شود. گاهی آن‌ها را عدل قرآن و همتای او می‌شمرد و گاهی آن‌ها را کشتی نجات می‌داند. این نوع امتیازها حاکی از آن است که آنان علومی داشتند که دیگران از آن بی‌بهره بودند و در پرتو این

آگاهی‌ها، بسیاری از احکام اسلام را که پیش‌تر تشریح شده‌بود، باز می‌گفتند، نه این که حکم جدیدی را انشاء می‌کردند.

### نتیجه این که

۱. پیشوایان معصوم از کتاب علی احکام فراوانی را در اختیار مردم می‌نهادند و آنچه می‌گفتند، تبیین احکام تشریح شده بود نه تشریح احکام جدید.

۲. اگر از جانب خدا، رشته احکامی به آن‌ها الهام می‌شد، مقصود، تبیین احکامی بود که بر قلب پیامبر نازل شده، ولی شرایط امکان بیان آن‌ها را نیافته بود.

ما از نویسنده گرامی و کسانی که دچار این سؤال هستند خواهش می‌کنیم بین انشای احکام و اخبار از احکامی که بر رسول خدا نازل شده فرق بگذارند. انشای احکام جدید ناقض خاتمیت است. ولی اخبار از احکامی که بر قلب پیامبر فرود آمده، تأیید خاتمیت و نشانه آن است. شگفت این جا است که افرادی الهام به مادر موسی را یا سخن گفتن فرشتگان با مریم یا همسر ابراهیم را که همگی در قرآن آمده است می‌پذیرند؛ اما در سخن گفتن فرشتگان با امامان معصوم و آگاه کردن آن‌ها از احکامی که پیش‌تر تشریح شده است دچار تردید و اعتراض می‌شوند:

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. (آل عمران (۲): ۴۲).

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ... (قصص (۲۸): ۷).

تا این جا سخن ما با فردی است که به ختم نبوت اعتقاد دارد و برای نجات بشر جز اسلام (منتها با قرائت خاص) راه دیگری نمی‌اندیشد. از این جهت روشن ساختیم که ختم نبوت با مرجعیت علمی اهل بیت کوچک‌ترین تعارضی ندارد و امامان اهل بیت بازگو کنندگان احکامی هستند که پیش‌تر پیامبر اسلام وحی و تشریح شده است.

### تناقض در گفتارها

این جا از شخص آقای سروش گله خاصی داریم و آن این که اگر دیگران این پرسش را مطرح کنند تا حدی معذور هستند؛ ولی او به یک رشته اصولی معتقد است که هرگز با ختم نبوت و انقطاع وحی سازگار نیست. این اصول عبارتند از:

أ. تداوم وحی نبوی؛

ب. اعتقاد به پلورالیسم دینی و صراط‌های مستقیم.

او درباره موضوع نخست چنین می‌نویسد:

تجربه نبوی یا تجربه شبیه به تجربه پیامبران، کاملاً قطع نمی‌شود و همیشه وجود دارد (سروش، نشریه آفتاب: ش ۱۵، ص ۶۹).

و درباره موضوع دوم به جای یک صراط به صراط‌های متعددی معتقد است و پلورالیسم را به معنای وسیعی پذیرفته و همه قرائت‌های از اسلام را حق و مایه نجات می‌داند. در این صورت، با این اعتقاد چگونه قرائت شیعه را درباب امامان تخطئه می‌کند و به قرائت مقابل آن معتقد می‌شود و به اصطلاح خار را در چشم دیگران می‌بیند؛ اما تیر را در چشم خود نمی‌بیند. وی در تعبیری می‌گوید:

۱. این نکته را باید به گوش جان شنید و تصویر و منظر باید عوض کرد، و به جای آن که جهان را واجد یک خط راست و صدها خط کج و شکسته ببینیم، باید آن را مجموعه‌ای از خطوط راست دید که تقاطع‌ها و توازی‌ها و تطابق‌هایی با هم پیدا می‌کنند، بل حقیقت در حقیقت غرقه شد (سروش، کیان: ش ۳۶، ص ۹).

اگر او اعتقاد دارد که «همه اعتقادات صحیح است»، چگونه اعتقاد شیعه را در باب مرجعیت علمی امامان، خط کج و شکسته می‌بیند. این سخنان متعارض نشانه چیست؟

۲. اسلام سنی فهمی است از اسلام و اسلام شیعی فهمی دیگر. و اینها و توابع و اجزایشان، همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند (سروش، ۱۳۷۷: ص ۶).

اگر بنا به گفته ایشان اسلام شیعی فهمی است از اسلام و طبیعی و رسمی است، چگونه ایشان اعتقاد شیعه به مرجعیت علمی امامان را غیر طبیعی می‌داند و به رسمیت نمی‌شناسد؟!

### نظریه قبض و بسط و لوازم نادرست آن

هنگامی که او در مجله کیهان فرهنگی، نظریه قبض و بسط را مطرح کرد و این که هر نوع تبدیل و دگرگونی در یکی از اندیشه‌های بشری تغییر و دگرگونی در کلیه اندیشه‌ها و فرضیه‌ها از جمله اندیشه‌های دینی را در پی دارد، اینجانب در مقاله‌ای در نقد این نظریه یادآور شدم:

۱. قبض و بسط در فهم شریعت، تعبیر محترمانه‌ای از «سوفیسم» و شکاکیت است که در یونان ظهور کرد، سپس به وسیله حکیمان یونانی مانند ارسطو و غیره از صحنه خارج شد. (توضیح این مطلب را در آن مقاله بخوانید).

۲. گزاره «قبض و بسط در فهم شریعت» انتحار خود را به وسیله خود فراهم ساخته است؛ زیرا این نظریه خود را نیز در برمی‌گیرد. چه بسا ممکن است همین نظریه در پرتو یک رشته فرضیه‌ها در دانش‌ها به گزاره عمیق‌تر و احیاناً متناقض تبدیل شود.

۳. این نظریه با خاتمیت سازگار نیست و خاتمیت یکی از اصول مسلم اسلام است. هرگاه فرض کنیم که اندیشه‌ها و گزاره‌ها در حال تبدیل و دگرگونی است، مسأله خاتمیت نیز یکی از گزاره‌ها است که باید در پرتو دگرگونی در گزاره‌ها، همین اصل نیز دگرگون شود. این نقد به قدری روشن و شکننده بود که حتی یکی از طرفداران وی در کتابی که با عنوان نقد بر برخی از معترضان این نظریه نوشته بود، نقد اینجانب را بسیار موجه دانسته بود. اکنون چه شده که با آن مبانی تجربه نبوی و استمرار وحی و اعتقاد به صراط‌های مستقیم و پلورالیسم دینی و تأیید قرائت‌های مختلف از دین به فکر انتقاد از فکر شیعی افتاده، آن را مطرح می‌کند؟! من در این مورد متحیرم باید خود او پاسخگو باشد.

### محور دوم: ویژگی‌های انبیا\*

ایشان می‌گویند: انبیا دارای ویژگی‌های سه‌گانه هستند:

ا. دانش آنان بدون واسطه از جانب خدا است؛

ب. آنان در گفتار و رفتار، معصوم از گناه و خطا می‌باشند؛

ج. سخنان آنان برای دیگران حجت می‌باشد؛

آن‌گاه نتیجه می‌گیرد هرگاه ما دانش امامان شیعه را بدون واسطه و اکتسابی ندانیم و از این طرف آنان را در گفتار و روش معصوم بشناسیم و سخنانشان برای دیگران حجت باشد، با انبیا تفاوتی ندارند و مسأله خاتمیت کاملاً مخدوش می‌شود.

در تحلیل گفتار آقای سروش یادآور می‌شویم: اولاً درست است که پیامبران این سه ویژگی را دارند؛ ولی افزون بر آن سه ویژگی، ویژگی چهارمی نیز دارند که در امامان نیست. آن‌ها دارای منصب نبوت و صاحب شریعتند و وحی الهی بدان جهت بر آنان نازل شده است که آنان آورنده شریعت و پایه‌گذار آن هستند؛ ولی امامان فاقد این ویژگی چهارمند؛ یعنی نه منصب نبوت دارند و نه صاحب شریعت هستند. آن‌ها بر اثر عنایات الهی بازگوکنندگان شریعتند.

ثانیاً درست است که پیامبران این سه ویژگی را دارند؛ ولی چنان نیست که هر کس دارای این سه ویژگی است، پیامبر باشد. و به قول معروف، «هر گردویی گرد است؛ ولی هر گردی گردو نیست». به تعبیر منطقیان، میان این ویژگی‌های سه‌گانه و نبوت، عموم و

\* مقصود، پیامبران صاحب شریعت و به اصطلاح علماء، پیامبران اولی‌العزم است.

خصوص مطلق است؛ یعنی هر نبی این سه خصوصیت را دارد؛ ولی آن گونه نیست که دارندگان این سه ویژگی، نبی باشند.

درباره ویژگی اول یعنی علم لدنی می توان گفت: چه بسا بر قلب نورانی انسان های وارسته، حقایقی از عالم بالا الهام می شود و دریافت خود را اکتسابی نمی دانند، ولی هرگز پیامبر نیستند که نمونه های آن گذشت.

درباره ویژگی دوم که عصمت است یادآور می شویم: عصمت از ویژگی انحصاری نبوت نیست. مریم عذرا به حکم آیه قرآن (آل عمران (۲): ۴۲) پیراسته از گناه بود، ولی هرگز نبیه نبوده است.

درباره ویژگی سوم می توان گفت که حجیت سخن، ملازم با نبوت نیست به گواه آن که حکم خرد بر همگان حجت است، ولی خرد نبی نیست و نیز فتوای فقیهان بر دیگران حجت است ولی هیچ فقیهی نبی نیست.

خلاصه آن که این ویژگی ها چه تک تک و چه جمعی از علایم انحصاری پیامبران نیست. هر چند همه پیامبران دارای این ویژگی ها هستند آنچه مایه امتیاز پیامبران از دیگران است، این است که صاحب شریعت و پایه گذار شریعت هستند؛ اما هرگز این ویژگی اخیر، در امامان نیست و کسی چنین ادعایی ندارد.

ما از نویسنده می پرسیم: چه اشکالی دارد که خدا گروهی را آموزش دهد تا آنچه را بر صاحب شریعت فرو فرستاده ولی زمان مهلت تبیین آن را نداده است، به مردم ابلاغ کنند و آن ها را در زندگی پیراسته از گناه سازد و به مردم بگوید گزارش آنان از صاحب شریعت بر شما حجت است. آیا چنین موهبت الاهی محال است؟!

### به بهانه حفظ خاتمیت دیگر آموزه ها را انکار نکنیم

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، آورنده آیین اسلام که دین خود را دین خاتم و احکام خود را ثابت و جاودانه معرفی کرده، خود در تعبیری بسیار روشن از وجود این ویژگی درباره امامان شیعه خبر داده است:

۱. از جهتی آنان را عدل و همتای قرآن معرفی می کند و می فرماید: کتاب الله وعترتی، ناگفته پیدا است لنگه کتاب معصوم که همان عترت باشد، باید مانند خود کتاب بر مردم حجت و دارای عصمت باشد.

۲. پیامبر به مردم دستور می‌دهد که پیروی از عترت، مایه هدایت، و سرپیچی از گفته‌های آنان مایه گمراهی است  
 ما إن تمسکتُم بهما لن تضلّوا أبداً.  
 باز درباره امیرمؤمنان می‌فرماید:  
 أنا مدینة العلم وعلیّ بابها.

آیا آگاهی امامان به مسائل عقیدتی و عملی، آگاهی عادی بوده، مانند شاگردی که در کلاس از آموزگار و استاد خود تعلیم می‌بیند یا این آموزه‌ها به صورت غیر عادی بوده همچنان که مصاحب موسی را چنین مقامی بود (وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا). (کهف: ۶۵؛ ۱۸)  
 اگر امامان معصوم به‌واقع مانند انسان‌های عادی بودند، این همه تأکید بر پیروی از آنان چه معنا داشت؟ بنابراین نباید فقط به بهانه حفظ خاتمیت، دیگر آموزه‌ها را نادیده بگیریم.  
 گذشته از این، معارف و آموزه‌هایی که از امامان به دست ما رسیده، محال است زاینده آموزش‌های عادی باشد؛ بلکه کثرت و عظمت و عمق آنان از آن حکایت دارد که گفته‌های آنان میوه باغ دگر است.

### محور سوم: نقش امامان در حفظ و پاسداری از شریعت

وی معتقد است که امامان معصوم در حفظ و پاسداری شریعت نقشی ندارند؛ زیرا شیعیان چیزی افزون بر آنچه دگران دارند، ندارند؛ بلکه پی‌افکن‌های علوم و عرفان میان دیگران، بیش از آن است که در شیعه وجود دارد. او در این باره می‌نویسد:  
 سمت و صفت پاسداران علم پیامبر و مستحفظان شریعت است که شما به پیشوایان شیعه داده‌اید و امامت را بدین سبب واجب شمرده‌اید و امام غائب را نیز مستحفظ معاصر خوانده‌اید و همین را حجت حضور غائبانه او دانسته‌اند. ... جد و جهد این حافظان چه چیز را برای شیعیان محفوظ نگه داشته است که غیر شیعیان از آن محروم مانده‌اند.  
 ادعای نویسنده را به‌طور خلاصه در دو بخش مطرح می‌کنیم:

۱. پاسداری امامان یازده‌گانه از شریعت؛

۲. پاسداری حضرت مهدی در دوران غیبت.

درباره بخش نخست یادآور می‌شویم: مسلمانان جهان یعنی یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر مسلمان در روی زمین دو مدال افتخاری دارند که پاسداری از آن‌ها به عهده امامان بوده است:

۱. قرآن مجید که مسلماً به قرائت واحدی از جانب خدا فرو فرستاده شده، ولی بعدها بر اثر تشتت صحابه و اختلاف لهجه‌های عرب به صورت قرائت‌های هفتگانه درآمد که مسلماً جز یک قرائت، بقیه، ارتباطی به وحی الاهی ندارد؛ چنانکه امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

ان القرآن واحدٌ نزل من عند واحد ولكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة (کلینی، ۱۴۰۱ق: ج ۲، ۲۲۲).

و همین قرائت رسمی از قرآن به روایت حفص از عاصم، از قرائت علی بن ابی طالب علیه السلام برگرفته شده است.

۲. سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (گفتار و رفتار او) به وسیله کتاب علی و احادیث وی و احادیث امامان که به پیامبر متصل است، محفوظ مانده؛ زیرا بعد از درگذشت پیامبر نگارش حدیث و نقل و مذاکره آن (مگر در موارد خاصی) تا یک قرن ممنوع اعلام شد. حال علت آن چه بوده، فعلاً مطرح نیست.

از طرفی حدیثی که یک قرن نوشته نشود و آموزش‌ها تعطیل شود، تکلیف آن روشن است و در این میان برخی از یهودیان و مسیحیان مسلمان‌نماها مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه و تمیم داری (داستان سرای مدینه) و مانند آنان، اسرائیلیات و مسیحیات را وارد حوزه‌های حدیثی مسلمانان کردند که تاکنون دامنگیر محدثان اسلامی است.

اگر افسانه غرانیق که ریشه کتاب آیات شیطانی است و روایات حاکی از تجسیم و تشبیه و جبر، دامنگیر صحاح شده، همگی از این اصل سرچشمه می‌گیرد و ما در کتاب *الحدیث النبوی بین الروایة والدرایة* بر قسمتی از این احادیث انگشت نهاده‌ایم، و این مقاله جای بازگویی آن‌ها نیست؛ ولی امامان شیعه به پیروی از علی علیه السلام به این نهی از مذاکره حدیث و نگارش آن اعتنا نکرده، از همان زمان رحیل رسول خدا تا دوران غیبت به نشر احادیث و آموزه‌ها پرداختند که هیچ فردی نمی‌تواند ارزش آنان را که جنبه پاسداری از سنت پیامبر دارد، انکار کند و پاسداری امامان از حدیث نبوی در صورتی روشن می‌شود که از بازار داغ جعل حدیث در عصر خلفای اموی آگاه شویم.

## فرمان جعل حدیث

معاویه با صدور دو فرمان، محدثان را برای جعل حدیث درباره فضائل عثمان، سپس درباره دو خلیفه نخست ترغیب کرد و چیزی نگذشت که با دادن جوایز، روایات فراوانی در مورد فضیلت آنان در صحنه حدیث ظاهر شد.



او نخست بخشنامه‌ای به شرح ذیل نوشت و به تمام کارگزاران فرستاد:

هرکس از دستداران عثمان و علاقه‌مندان وی و کلیه کسانی که روایاتی در فضیلت وی نقل می‌کنند، و در سرزمین تحت فرمانروای شما زندگی می‌کنند، شناسایی کرده، و به خود نزدیک سازید، و اگر ایشان کنید و آنچه را که ایشان در فضیلت عثمان نقل می‌کنند، برای من بنویسید، و اسم گوینده و نام پدر و خاندانش را ثبت کنید؛

بدین سبب هر کس روایتی از پیامبر ﷺ در فضایل عثمان نقل می‌کرد، به صورت سند دولتی درمی‌آمد و به دربار خلافت اموی ارسال می‌شد. آنچنان این فرمان اجرا شد که فضایل عثمان و روایاتی که متضمن فضایل او بود، فزونی یافت؛ زیرا معاویه پول و خلعت و جایزه و املاک و زمین و آنچه در دست داشت، بی‌دریغ، و با سخاوت تمام در این راه به کار می‌گرفت، و آن را میان اعراب و موالی پخش می‌کرد. بنابراین، جعل روایت در هر شهر از شهرهای کشور اسلام بالا گرفت، و دنیاپرستان برای به دست آوردن آن به مسابقه با یک‌دیگر پرداختند!

پس از این بخشنامه، بخشنامه دیگری از خلافت مرکزی صادر شد:

حدیث در مورد عثمان زیاد شده، و در تمام شهرها و نواحی بلاد اسلام نشر گردیده است. هنگامی که نامه من به دست شما رسید، مردم را دعوت کنید تا در فضائل صحابه و خلفای اولیه نقل حدیث نمایند، و هر روایتی را که مردم در مورد ابوتراب نقل کرده‌اند نگذارید نقل شود، مگر این که نقیض آن را در مورد صحابه برای من بیاورید؛ زیرا این کار بیشتر چشم مرا روشن می‌کند، و برای من محبوب‌تر می‌باشد، و دلایل ابوتراب و شیعیانش را بیشتر می‌شکنند، و از مناقب عثمان و فضائل وی برای آن‌ها سخت‌تر است (اعسگری، ۱۳۶۵: ج ۶، ص ۱۶ و ۱۵ به نقل از مدائنی)

با توجه به این نوع از تحریف حقایق می‌توان به عظمت پاسداری امامان از اسلام ناب

محمدی پی‌برد .

تا این‌جا به نوعی بس فشرده به تلاش‌های فرهنگی امامان شیعه اشاره شد؛ اما در دیگر قلمروها، خلافت علی، یادآور دوران رسالت پیامبر شد و جامعه اسلامی را تا حدی توانست از افراط و تفریط باز دارد؛ ولی اموی‌ها بعد از شهادت او چهره اسلام را دگرگون ساختند تا جایی که یزید در مقام جانشین پیامبر اکرم ﷺ وحی را منکر شد و شعار او این بود :

فلاخبر جاء ولاوحی نزل.

سکوت مرگباری بر جامعه آن روز حاکم بود. شهادت حسین بن علی علیه السلام، جامعه را از سکوت مرگبار نجات داد و روح جدیدی از جهاد و تلاش در کالبد آنان دمید و پس از حسین بن علی انتفاضه‌ها و جنبش‌ها و خیزش‌های متعددی صورت گرفت تا شجره خبیثه از بیخ و بن کنده شد.

هر یک از امامان معصوم، در عصر خود به افراط‌ها، انحراف‌ها و عدم برداشت درست از اسلام و سنت پیامبر معترض بودند و به همین سبب به حبس و مرگ محکوم شدند. تاریخ گواه است که هر موقع برای امامان معصوم فرصتی دست می‌داد، آنان در نشر شریعت و پاسداری از دین به‌طور کامل می‌کوشیدند. حسن بن علی و شاء می‌گوید:

من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث دیدم که هر یک می‌گفتند: «حدیثی جعفر بن محمد» (نجاشی، ۱۲۱: ۴۱۲۱ ق: ش ۷۹)

ابوحنیفه با آن گرایش‌های غیر صحیح، به کمال و درایت امام صادق علیه السلام اذعان کرده، می‌گوید:

من دو سال در محضر او بودم؛ لولا السنتان لهلك نعمان\*.

متأسفانه مقاله ما گنجایش خدمات امامان به دین و شریعت را ندارد ولی در این مورد به نوشته علامه سید مرتضی عسکری - دام ظلّه - مراجعه فرمایید تا میزان خدمات آنان و پاسداری از حریم شریعت روشن شود (رک: عسگری، همان).

عقاید شیعه سراسر تنزیه خدا از تجسیم و وصف او به عدل و داد است؛ ولی در عقاید طرف مخالف اعتقاد به تجسیم و جهت و عدم پیراستگی خدا از عدل فراوان دیده می‌شود؛ به‌طور نمونه، دو کتاب را که در یک قرن درباره توحید نگاشته شده کنار هم بگذارید و داوری کنید:

۱. توحید ابن خزیمه (متوفای ۳۱۱) که احادیثی از پیامبر نقل می‌کند که در آن تجسیم و جهت داشتن خدا و دوری از عدل کاملاً پیدا است و مسلماً او اسرائیلیات را به جای حدیث اسلامی پذیرفته است.

۲. توحید صدوق (متوفای ۳۸۱) که سراسر تنزیه و پیراستگی و وصف خدا به عدل و دیگر صفات کمال و جلال است.

\* این سخن از امام حنیفه به‌طور مستفیض نقل شده است.

نه تنها مسأله تجسیم و تشبیه دامنگیر کتاب اوّل شده، بلکه احادیث فراوانی پیرامون مسأله جبر زینت‌بخش این کتاب است. نه تنها این کتاب بلکه دو کتاب صحیح (بخاری و مسلم) همان راهی را رفته‌اند که بعدها ابن خزیمه آن را رفته‌است.

درباره حضرت مهدی مسأله به گونه‌ای دیگر است. انتظار از ولی غایب به‌سان ولی حاضر دور از انصاف است، ولی او در عصر غیبت مانند مصاحب موسی کارهایی صورت می‌دهد که افراد عادی از آنان آگاه نیستند. مصاحب موسی کشتی را سوراخ کرد ولی نه صاحب کشتی از آن آگاه شد و نه مسافران؛ ولی سرانجام به مصلحت کشتیان تمام شد. دیوار مشرف بر ویرانی را آباد کرد که کسی از گنج‌های مدفون در زیر آن آگاه نشود. مورد فوائد وجود امام زمان (عج) به کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده مراجعه شود. من در مقاله‌ای گسترده نقش اعتقاد به رهبر زنده را در حفظ اصالت‌ها و تشکّل‌ها ثابت کرده‌ام.

### محور چهارم: رهاسازی عقل انسانی پس از رحلت پیامبر ﷺ

از گفتار آقای سروش استفاده می‌شود که معتقد است: «پس از ختم نبوت و با درگذشت خاتم رسولان، آدمیان در همه چیز بالخصوص در فهم دین به خود وانهاده‌اند و دیگر هیچ دست آسمانی آنان را پا به پا نمی‌برد تا شیوه راه رفتن بیاموزند و هیچ ندای آسمانی تفسیر درست و نهایی دین را در گوش آنان نمی‌خواند تا از بدفهمی مصون بمانند».

... این رهایی از دخالت مستقیم آسمان را شیعیان از دوران غیبت مهدی آغاز می‌کنند و دیگر مسلمانان به گفته اقبال از هنگام رحلت محمد ﷺ.

این جا یادآور می‌شویم: عقل یکی از ادله چهارگانه است که فقه شیعه بر آن تأکید می‌کند، ولی مهم، تبیین قلمرو عقل است. عقل در مورد عقاید، حجت بلامنازع است و همگان به دیده احترام به آن می‌نگرند؛ اما در مورد احکام عملی و فرعی فقط در محدوده خاصی که به نام حسن و قبح عقلی معروف است می‌تواند حجت باشد و در غیر این دو مورد، عقل بشری باید تا روز رستاخیز از وحی الاهی بهره بگیرد و هر نوع اندیشه و گزاره‌ای در غیر این دو مورد از حکم الاهی سرچشمه نگیرد قرآن آن را حکم جاهلی می‌نامد.

این که نویسنده می‌گوید جامعه بشری بعد از رحلت پیامبر به امامان معصوم نیازی ندارد بلکه از پرتو عقل باید راه زندگی را بیمایند، پیامد بدی دارد؛ زیرا:

وانهادن زندگی فردی و اجتماعی انسان برعهده عقل جمعی نتیجه‌ای جز «آنارشیسم معرفتی» چیزی ندارد. آیا بیان وظایف، برعهده کدام یک از عقول جمعی واگذار شده است؟ امروز نخله‌های گوناگون اعم از مادی و معنوی، سوسیالیسم و کمونیسم و لیبرالیسم و اگزیستانسیالیسم هر کدام مدعی رهبری جامعه و ترسیم راه و رسم زندگی است؛ ولی این عقول جمعی تاکنون نتوانسته‌اند در الفبای اقتصاد به وحدت کلمه برسند تا چه رسد در هدایت بشر.

آیا واگذاری بشر به رهنمود انسان‌های والا که تاریخ زندگی آنان بر تقوا و طهارت و علم و دانش آنان گواهی می‌دهند، بهتر است یا این که حیات بشری را در بستری بیابیم که با صدها «ایسم» مدعی رهبری هستند و انسان را در صحنه‌های گوناگون با چالش‌های جدی مواجه می‌سازند؟ همگان می‌دانیم که لنین و استالین با عرضه مکتب سوسیالیسم منشأ چه خونریزی‌ها شدند و چه خفقانی پدید آوردند که تاریخ کمتر به خود دیده است. آیا نازیسم با طرح این مکتب توانست ملت آلمان را سعادت‌مند سازد یا این که بذر عداوت میان جامعه‌های بشری پاشید و نژاد پرستی را بار دیگر زنده کرد.

### ...هنرش نیز بگو

۱. جناب سروش! سوابق شما در نظر دوستان بسیار درخشان است. شما از فارغ التحصیلان مدرسه علوی تهران می‌باشید که ایمان و اخلاق، با وجود آن‌ها آمیخته‌است و مسؤولیت اداره نظام اسلامی در گذشته و حالا بر دوش آنان سنگینی می‌کند...

۲. در اوایل دهه شصت در معیت حضرت‌عالی و دوست عزیزمان آقای دکتر حداد عادل و چند نفر دیگر برای شرکت در سمینار «اسلام و ملی‌گرایی» به دعوت مرحوم «کلیم صدیقی»، رهسپار لندن شدیم. من با چشم خود دیدم که حضرت‌عالی پس از ادای فریضه صبح، مشغول ادعیه بودید.

۳. در گردهمایی سالانه هیأت امنای «بنیاد دانشنامه جهان اسلام»، موقع ادای نماز ظهر وعصر، حضرت‌عالی، دیرتر از دیگران جایگاه نماز را ترک می‌کردید؛ چون به خواندن تعقیبات مقید بودید.

۴. در مناظره‌ای که در معیت آیت الله مصباح یزدی دامت برکاته با آقای احسان طبری داشتید، خوب درخشیدید. موقعی که آقای طبری در تعریف ماده گفت: موجود ماده است، شما در پاسخ گفتید: تعریف از مقوله چیستی‌ها است، نه هستی‌ها.

۵. در منزل جناب فاضل میبیدی پس از مذاکره طولانی در باره قبض و بسط، یادآور شدم که حضرتعالی خلانی را که پس از شهادت مرحوم مظهري در دانشگاه پدید آمده با تدریس و سخنرانی خود پر کنید و در حوزه متدینان باقی بمانید نه در جمع دیگران؛ زیرا آن‌ها فقط چند صباحی بیش با شما همراه نیستند! حالا این سوابق کجا و این نوع سخنرانی و تشکیک در مبانی تشیع کجا؟!

نگارنده این نامه را با یادآوری فرا رسیدن سال روز تولد جنابعالی در آبان‌ماه سال جاری که حاکی از مرور شصت بهار (۱۳۲۴ - ۱۳۸۴) از فصول عمر شما است، به پایان می‌رسانم و در مثل آمده: چون که شصت آمد نشست آمد... و بهتر است در راه و روش خود تجدید نظر فرمایید:

گفتگوی من و دلدار مرا پایان نیست آنچه آغاز ندارد، نپذیرد انجام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و مأخذ

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن محمد، ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۰ ق.
۳. حاکم نیشابوری، حافظ بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۴. حرّ عاملی، محمد ابن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵. سروش، عبدالکریم، اسلام، وحی و نبوت، نشریه آفتاب، تهران، ش ۱۵.
۶. -----، صراط‌های مستقیم، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۷ ش.
۷. -----، صراط‌های مستقیم، مجله کیان، تهران، ش ۳۶.
۸. صدوق، محمد بن علی بن الحسین قمی، التوحید، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۷ ق.
۹. عسگری، مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۵ ش، ج ۶ و ۱۲.
۱۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ق.